

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه‌ای از مباحث جلسه‌ی قبل

بحث در رابطه با ادله‌ی بطلان بیع فضولی است که به ادله‌ی اربعه در این راستا استدلال شده است. از قرآن به آیه‌ی شریفه «[لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ](#)» استدلال شده است که ملاحظه فرمودید این آیه دلالت بر بطلان بیع فضولی ندارد.

دومین دلیل بر بطلان عقد فضولی

دلیل دومی که برای بطلان عقد فضولی اقامه کرده‌اند روایات است. به اخبار متعددی استدلال شده که اولین روایت، روایت نبوی مستفیض است که این روایت را هم عامه و هم خاصه نقل کرده‌اند. عامه مستقیماً از خود رسول خدا (صلي الله عليه و آله) نقل کردند و خاصه در کلمات ائمه‌ی ما به عنوان یکی از موارد مناهی نبی بیان فرموده‌اند.

عنوان این است که «لا تبع ما ليس عندك»، در کتب عامه مثل مسند احمد بن حنبل جلد 3 صفحه 402، در سنن نسائی جلد 7 صفحه 289، عنوان همین است که از قول رسول خدا (صلي الله عليه و آله) نقل می‌کنند که پیامبر فرمودند «لا تبع ما ليس عندك».

اما در میان خاصّه تعابیر دیگری هم آمده است. اولین تعبیر در جلد 18 وسائل الشیعه صفحه 48 کتاب التجارة ابواب احکام العقود باب هفتم حدیث پنجم؛ سلیمان بن صالح نقل می‌کند از امام صادق (علیه السلام)، سلیمان بن صالح هم در رجال تضعیف شده.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

[2] «نهی رسول الله (صلي الله عليه و آله) عن سلفٍ و بيعٍ و عن بيعين في بيعٍ و عن بيعٍ ما ليس عندك و عن ربحٍ ما لم يضمن». چهار عنوان در این روایت آمده: یک: «نهی عن سلفٍ و بيعٍ»، یعنی در یک معامله‌ی واحد هم سلف باشد و هم بيع باشد. دو «عن بيعين في بيعٍ»، اگر دو تا بيع را بخواهد در ضمن یک عقد واحد انجام دهد. البته اینجا احتمالات دیگری هم وجود دارد که در جای خودش بحث شده، حالا این بيع را به معنای مبيع بگیریم، به معنای خود بيع بگیریم، ولی ظهور در خود بيع دارد؛ چون قرینه‌ی سیاق در بقیه‌اش همین را دلالت دارد، اگر دو بيع را بخواهد فی ضمن بيع واحد انجام بدهد نمی‌شود، چون هر عقدی باید مستقل از عقد دیگر باشد، هر بیعی باید مستقل از بيع دیگر باشد، هر کدام اثر جداگانه‌ای دارد.

سومین چیزی که نهی فرموده «عن بيعٍ ما ليس عندك» است که این را معنا می‌کنیم. چهارمین مورد «و عن ربحٍ ما لم يضمن» ربح در صورتی که مضمون واقع نشده باشد یعنی آن شخصی که می‌خواهد این ربح را بدهد باید ضامن این ربح باشد بگوید من بر عهده‌ی خودم که این ربح اگر محقق شد به شما بدهم، ربحی که مضمون نشده باشد منهی است یعنی باید مضمون شده باشد.

ربح در صورتی قابل اخذ است که ربح‌دهنده تضمین کرده باشد، تضمین شرعی، یعنی ذمه‌ی خودش را به او مشغول کرده باشد، ربحی که ذمه‌ی ربح‌دهنده به او مشغول نشده باشد اخذش جایز نیست، این چهار تا عنوان که در حدیث مناهي آمده.

[3] که در جلد 17 وسائل صفحه 357 است. حسین بن یزید از امام صادق عن آبائه فی مناهی النبی، مناهی پیامبر را که نقل می‌کند می‌فرماید «و نهی عن بیع ما لیس عندک». در سند روایت حسین بن یزید است که وی مورد خدشه است.

حالا ببینید ما یک بحثی داریم که اگر مرویّ عنه و مضمون روایت یکی بود مخصوصاً راوی آخری هم که نقل می‌کند مشترک باشد که آن را در این معنا خیلی دخیل نمی‌دانیم، دیگران مثل مرحوم آقای بروجردی و مرحوم والد ما این نظر را داشتند که اگر راوی آخر و مرویّ عنه و مضمون روایت یکی شد این دو تا روایت نیست و یک روایت است.

دیدگاه استاد محترم در رابطه با تعدد اخبار

ما یک مقدار در این مسئله نظرم ان اوسع است به نظر ما اگر مرویّ عنه و مضمون روایت یکی شد ولو آن راوی آخر هم متعدد باشد اینجا یک روایت است. الان من اگر در اینجا به شما عرض کردم آقایان زید مُرد، از اینجا پنج نفر می‌روند از قول من این مطلب را می‌گویند، پنج نفر می‌گویند فلانی زید مُرد، آیا اینجا واقعاً پنج خبر است یا اینکه یک خبر است که پنج نفر نقل کردند، اینجا روشن است که این گوینده یک مطلب را گفته و یک بار هم گفته، این یک خبر است و پنج تا خبر نیست، اگر من امروز بگویم زید مُرد یک نفر نقل کند، یک ساعت دیگر دو مرتبه در یک مجلس دیگر بگویم زید مُرد شخص دیگری نقل کند به این معناست که دو تا خبر شد. ما در فقه برای وحدت خبر و تعدّد خبر اثر فائلیم، می‌گوییم اگر خبر متعدد شد می‌شود متواتر.

اما اگر یک نفر آمد نقل کرد و یک خبر هم بیشتر نیست، این خبر واحد است. می‌خواهیم عرض کنیم که این گونه موارد یک خبر نیست مخصوصاً در بحث تعارض. شما یک وقت می‌گویید ده تا خبر یک طرف داریم و یک خبر هم طرف دیگر داریم، این درست است. ممکن است بگوییم یک خبر صلاحیت معارضه با ده تا خبر را ندارد، اما اگر آمدیم این ده خبر را تبدیل به یک خبر کردیم می‌گوییم درست است ظاهر محدّثین آمدند ده تا خبر برایمان آوردند ولی یک خبر است. اینجا معلوم می‌شود امام صادق (علیه السلام) در یک مجلس مناهای رسول خدا را فرموده یک بار سلیمان بن صالح نقل کرده، یک بار حسین بن یزید نقل کرده، حالا شاید موارد دیگری هم باشد. اینجا موجب تعدّد خبر نمی‌شود، یک بار امام صادق (علیه السلام) این را فرموده، خبر متعدّد نمی‌شود.

روایت سوم از منابع شیعی

روایت دیگر که چهار جور نقل شده روایتی است از حُکیم بن حزام است

[4]. به پیامبر عرض می‌کند یا رسول الله یأتینی رجلٌ یسألنی البیع، یک کسی پیش من می‌آید و از من طلب می‌کند که فلان چیز را به من بفروش. «لیس عندی ما أبیعه»، من الآن ندارم. «ثم أبیعه من السوق» می‌گوید من هم به او می‌فروشم و خودم از سوق

می‌خرم به او می‌دهم، پیغمبر فرمود: «لا تبع ما ليس عندك»، آنچه در نزد تو نیست را نفروش، این یک تعبیر دیگر این است که «الرجل يسألني البيع و ليس عندي أفأبيعه»، در تعبیر اول «أفأبيعه» نبود و بعد دارد «أفأبيعه» فرمود «لا تبع ما ليس عندك». بیان سوم این است: «إني أشتري ببوعاً» من ببوعی را انجام می‌دهم، ببوع جمع بیع و به معنای مبیع است. اجناسی را می‌خرم «فما يحلّ لي منها و ما يحرم عليه» کدام بر من حلال و کدام حرام است؟

فرمود: «فإذا اشتريت بيعاً فلا تبعه حتّى تقبضه» که در این روایت دارد که پیامبر می‌فرماید حتّی اگر چیزی خریدی مال تو هم شده قبل از اینکه قبض نکردی حقّ فروختن نداری! باید صبر کنی اول قبض کنی و بعد از آن بفروش. نقل چهارم حکیم بن حزام از رسول خدا این است که «لا تبع طعاماً حتّى تشتريه و تستوفيه»، طعامی را نفروش مگر اینکه بخری و استیفا کنی! دو تا نقل این است که اگر انسان چیزی را مالک شده مادامی که هنوز قبض نکرده حقّ فروشش را ندارد.

روایت دیگر منصور بن حازم از امام صادق نقل می‌کند که پیامبر فرمود «لا عتق قبل ملك» که این مربوط به بیع نیست.

روایت دیگر در مستدرک وسائل جلد 13 صفحه 230 است که این روایت هم ضعیفه است، «عمرو بن شعيب عن أبيه عن جدّه عن النبي (صلي الله عليه و آله) أنّه قال لا طلاق إلا فيما تملكه و لا بيع إلا فيما تملكه»، ببینید بین این تعبیر و بین تعبیر «لا تبع» فرق وجود دارد، «لا تبع» نهی است و نهی‌اش را باید حمل بر ارشاد به فساد معامله کنیم، اینجا نهی نیست و بالاتر از نهی است، «لا بيع»، نفی حقیقت بیع می‌کند، در آن روایات ما باید نهی را حمل بر ارشاد کنیم، ارشاد به فساد معامله، اما اینجا نفی حقیقت بیع می‌کند لا بيع إلا فی ما تملكه.

روایت دیگر از ابوبصیر است که از امام صادق نقل می‌کند: (روایت صحیحه است) وسائل جلد 22 صفحه 33: «قال كان الذين من قبلنا يقولون لا عتق و لا طلاق إلا بعد ما يملك الرجل»، این راجع به عتق و طلاق است، عتق و طلاق نیست بعد از اینکه رجل مالک باشد، یعنی کسی تا زن نگرفته که نمی‌تواند او را طلاق بدهد، تا عیدی نداشته باشد نمی‌تواند او را آزاد کند که بعد می‌آییم وجه استدلال به این روایات را می‌گوییم.

آخرین روایت هم روایت محمد بن قیس از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «قال لا يطلق إلا ما يملك و لا يعتق إلا ما يملك و لا يتصدق إلا بما يملك» باز هم در این روایت کلمه‌ی بیع نیست اما از مجموع روایات استفاده می‌شود بیع، عتق، طلاق و صدقه مشترکند که باید متعلّقش ما یملك باشد، این روایات.

در این روایات به خوبی می‌شود ادعای تواتر اجمالی را کرد، یعنی اجمالاً می‌دانیم پیامبر فرموده لا عتق إلا فی ملک، لا بيع إلا فی ملک، لا صدقة إلا فی ملک، لا طلاق إلا فی ملک. حالا می‌آییم در بیان استدلال به این روایات که این را دقت کنید فردا دنبال می‌کنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ حدثنا عبد الله حدثني أبي حدثنا هشيم بن بشير أنا يونس عن يوسف بن ماهك عن حكيم بن حزام قال قلت يا رسول الله يأتيني الرجل يسألني البيع ليس عندي ما أبيع ثم أبيع ثم أبيع من السوق فقال لا تبع ما ليس عندك. حدثنا عبد الله حدثني أبي حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن أبي بشر عن يوسف بن ماهك يحدث عن حكيم بن حزام قال بايعت رسول الله صلى الله عليه و سلم على أن لا أخرج الا قائماً قال قلت يا رسول الله الرجل يسألني البيع وليس عندي أفأبيعه قال لا تبع ما ليس عندك.

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا إسماعيل بن إبراهيم أنا أيوب عن يوسف بن ماهك عن حكيم بن حزام قال نهاني رسول الله صلى الله عليه وسلم أن أبيع ما ليس عندي قال أيوب أو قال سلعة ليست عندي.

حدثنا عبد الله حدثني أبي حدثنا إسماعيل ثنا سعيد يعني ابن أبي عروبة عن قتادة عن أبي الخليل عن عبد الله بن الحرث الهاشمي عن حكيم بن حزام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البيعان بالخيار ما لم يتفرقا فان صدقا وبينا رزقا بركة بيعهما وان كذبا وكتما محق بركة بيعهما.

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يحيى بن آدم عن شعبة ثنا أبو بشر عن يوسف بن ماهك عن حكيم بن حزام قال قلت يا رسول الله يطلب مني المتاع وليس عندي أفأبيعه له قال لا تبع ما ليس عندك.

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يحيى بن سعيد ثنا هشام يعني الدستوائي حدثني يحيى بن أبي كثير عن رجل أن يوسف بن ماهك أخبره أن عبد الله بن عصمة أخبره أن حكيم بن حزام أخبره قال قلت يا رسول الله انى أشتري ببوعا فما يحل لي منها وما يحرم على قال فإذا اشتريت بيعا فلا تبعه حتى تقبضه. (احمد بن حنبل، المسند، ج3، ص402)

[2] □ وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ سَلْفٍ وَ بَيْعٍ - وَ عَنْ بَيْعَيْنِ فِي بَيْعٍ وَ عَنْ بَيْعٍ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ - وَ عَنْ رِنَجٍ مَا لَمْ يُضْمَنْ. (وسائل الشيعة، ج18، ص: 37 م 23085، ح4)

[3] □ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَاقِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ (عليه السلام) عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: وَ نَهَى عَنْ بَيْعٍ وَ سَلْفٍ وَ نَهَى عَنْ بَيْعَيْنِ فِي بَيْعٍ وَ نَهَى عَنْ بَيْعٍ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَ نَهَى عَنْ بَيْعٍ مَا لَمْ يُضْمَنْ. (وسائل الشيعة، ج17، ص: 357، م 22746، ح12).

[4] □ عن حكم بن حزام قال: قلت يا رسول الله (ص) يا يأتيني رجل يسألني البيع ليس عندي ما أبيع ثم أبيع من السوق فقال: لا تبع ما ليس عندك و عنه في رواية أخرى قال قلت: يا رسول الله (ص) الرجل يسألني البيع و ليس عندي أفأبيعه؟ قال لا تبع ما ليس عندك و عنه في رواية أخرى قال قلت يا رسول الله انى أشتري ببوعا فما يحل لي منها و ما يحرم على؟ قال فإذا اشتريت بيعا فلا تبعه حتى تقبضه و عنه أيضا عن رسول الله (ص) لا تبع طعاما حتى تشتريه و تستوفيه سنن احمد ج (3) المطبوع بمصر و بها بهامشه منتخب كنز العمال ص 402.

و عن منصور بن حازم عن الصادق (ع) عن آبائه (ع) قال قال رسول الله (ص) لا عتق قبل ملك و عن ابن علوان عن الصادق (ع) عن أبيه (ع) قال قال لا طلاق لمن لا ينكح و لا عتاق لمن لا يملك (بحار ج 23 ص 139 و 141) عن الصفار انه كتب الى ابي محمد الحسن العسكري (ع) الاستدلال به على فساد بيع الفضولي هو ان النهي فيه إرشاد الى عدم نفوذ البيع لأننا ذكرنا مرارا أن النهي عن معاملة إرشاد إلى بطلانها و المراد من عدم حضور المبيع عند البائع هو عدم تسلطه على تسليمه لعدم كونه مملوكا له، فيكون ذلك من قبيل ذكر المملوك و ارادة اللازم و عليه فيدل النبوي المزبور على بطلان بيع مال الغير سواء أباعه البائع لنفسه أم باعه لمالكه و عليه فشأن النبوي شأن قوله (ع) لا طلاق إلا فيما يملك و لا عتق إلا فيما يملك و لا بيع إلا فيما يملك بناء على قراءة لفظ (يملك) بصيغة الفاعل كما هو الظاهر من السياق حيث ان الطلاق قبل النكاح بنفسه غير معقول لأنه إزالة علقه - الزوجية فقبل تحققها لا يتوجه القصد إلى إزالتها و كذلك العتق و عليه فالمراد من الرواية هو طلاق زوجة الغير و عتق مملوكه و بيع في رجل له قطاع أرضين فيحضره الخروج إلى مكة و القرية بمراحل من منزله فوقع (ع) لا يجوز بيع ما ليس بملك و قد وجب الشراء من البائع على ما يملك الوسائل باب 2 من أبواب عقد البيع.

و عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عن النبي (ص) أنه قال لا طلاق إلا فيما يملك و لا عتق إلا فيما يملك و لا بيع إلا فيما يملك الخلاف ج (1) مسألة 275 ص 222 و رواه في المستدرک ج 2 ص 460 بأدنى تفاوت كافي و عن أبي بصير عن ابي عبد الله (ع) قال كان الذين من قبلنا يقولون لا عتاق الا بعد ما يملك الرجل و عن محمد بن قيس عن أبي جعفر (ع) فقال لا يطلق الا ما يملك و لا يعتق الا ما يملك و لا يتصدق الا بما يملك و عن الحلبي عن أبي عبد الله (ع) لا طلاق إلا بعد - نكاح و لا عتق الا بعد ملك الوافي ج 12 باب 164 من أبواب الطلاق ص 156.